



همسانی مفهوم پایه «حجّت» در لغت با قرآن و دانش‌های اسلامی

سید محمد حسن حکیم^۱

چکیده

مصطلح «حجّت» از پرکاربردترین واژگان دانشی در حوزه اندیشه اسلامی است. تحلیل مفهوم لغوی این واژه و تبیین گوهر معنایی آن، می‌تواند دقت در کاربرد را بالا برده و فهم کارکردهای قرآنی و دانشی را آسان کند. این نگاشته با در نظر گرفتن مجموع گزارش‌های لغویان و کارکردهای قرآنی و دانشی تهیه شده و تکمیل روشی کارهای پیشین را ضروری می‌داند. این رفتار، منجر به نتیجه‌ای متفاوت با برخی از پژوهش‌های پیشین شده و با برخی دیگر، تنها تفاوت روشی دارد. نگاشته کنونی، ابتدا مفهوم لغوی «حجّت» را بازشناسی کرده و سپس اشتراک و تفاوت کارکرد اصطلاحی آن با مفهوم لغوی را در برخی از دانش‌های اسلامی، پی‌جویی می‌کند.

واژگان کلیدی

احتجاج، حجّت، اثبات و اقناع، علوم قرآن و حدیث، مصطلحات علوم اسلامی

۱. پژوهشگر پژوهشگاه قرآن و حدیث، پژوهشکده علوم و معارف حدیث، گروه فقه و حقوق.

پیشگفتار

«حجّت» از مفاهیم شایع در اندیشهٔ اسلامی با گرایش‌های گوناگون علمی آن است. چنان‌که این واژه در دانش‌های منطق و فلسفه، کلام، عرفان و تصوف، اصول و حدیث، کارکردی اصطلاحی دارد. در این میان، دانش اصول بیش از دیگران به این واژه پرداخته و واژه‌پژوهی و مصطلح‌نگاری آن را مورد اهتمام قرار داده است. با این حال نیاز پژوهشی به تبیین مفهومی و اصطلاحی این واژه در محدودهٔ اندیشهٔ اسلامی، امری زنده است؛ زیرا کارهای پیشین، از حیث روشی نیازمند تکمیل‌اند. تحلیل زبانی «حجّت» و دستیابی به گوهر معنایی یا حقیقت لغوی آن با کاویدن اشتراک لفظی و معنوی‌اش در کمتر پژوهشی مورد اهتمام و دقت قرار گرفته است. پس از کشف اصل معنایی «حجّت» آثار مترتب بر ریشه و مشتقاتش نیازمند تحلیل و تبیین خواهد بود.

تمییز میان استعمالات لغوی واژه و کاربرد آن در محدودهٔ بیانات شرعی، از دیگر ضرورت‌های واژه‌پژوهی در حوزهٔ اندیشهٔ اسلامی است.

سومین امری که اگرچه کم و بیش در پژوهش‌های پیشین به چشم می‌خورد، اما همچنان نیاز به تکمیل دارد، توجه به تمییز میان حوزه‌های دانشی در استعمال اصطلاحی یک واژه است. این مهم در واژگانی چون «حجّت» که حوزه‌های متعددی را درگیر کرده است، رنگ جدی‌تری به خود می‌گیرد. کم‌توجهی به این نکته میان دانشمندانی که گاه به چند حوزه دانشی پرداخته‌اند، منتهی به آن شده که در دو یا چند حوزه، برای واژهٔ «حجّت» این‌همانی اصطلاحی تصور کنند که نتیجه‌ای خلاف تحقیق است.

آخرین نکته‌ای که بیشتر نگارندگان به آن کمتر پرداخته‌اند، توجه به کاربردهای یک واژه در حوزهٔ دانشی است. گاه یک واژه در اصطلاح‌نگاری‌های تخصصی وارد شده و گاه در منابع دانشی مورد اصطلاح‌نگاری قرار می‌گیرد؛ در حالی که همان نگارنده و یا عموم نگارندگان دانشی آن حوزه، مفاهیم افزوده و یا ظرافت‌های مفهومی ویژه‌ای را برای آن در مقام استعمال لحاظ نموده‌اند.

در این نگارش، بخش یکم، تحلیل مفهومی واژه حجّت در دو حوزهٔ لغوی و قرآنی و نسبت‌سنجی این دو را در بر دارد. بخش دوم به مصطلح‌پژوهی واژه با محوریت مفهوم اصطلاحی در دانش‌های مختلف اسلامی و تحلیل و بررسی واژه در دانش اصول می‌پردازد. نگاشتهٔ کنونی دارای بهره‌ای تطبیقی، افزون بر فایدهٔ آن در حوزهٔ تفسیر، دانش حدیث و اصول است.

الف) مفهوم شناسی «حجّت»

در این بخش، مفهوم «حجّت» از حیث لغوی و استعمال قرآنی بررسی می‌شود. هدف از بررسی لغوی این واژه، دستیابی به گوهر معنایی آن است. کاربرد قرآنی حجّت، مطابق با مفهوم لغوی آن بوده و به این سبب هر دو عنوان، در یک بخش آمده‌اند.

۱. مفهوم لغوی «حجّت»

«حجّت» واژه‌ای عربی است که با همان ریشه و کاربردهای رایجش به زبان فارسی منتقل شده است. لغت‌شناسان عرب، این واژه را برگرفته از ریشهٔ «ح ج ج» یا همان «حج» می‌دانند. برای این ریشه در منابع لغت، معانی متعددی بیان شده است. عموم اهل لغت، معنای پایه و اصل معنایی آن را «قصد» شمرده‌اند.^۲ ابن فارس برای این ریشه، چهار اصل معنایی در نظر می‌گیرد. وی اگرچه تلاش می‌کند تا برخی از این معانی را هم‌سو کند؛^۳ اما تغایر مفهومی میان این چهار اصل، در کتاب او بروز جدی دارد. «المحیط» این ریشهٔ لغوی را با تبیین معنای «حج» یعنی حرکت به سوی خانه خدا آغاز می‌کند و به دیگر مشتقات آن می‌پردازد.^۴ گویی «المحیط» التفاتی به اصل معنایی این واژه نداشته یا اصل معنایی آن را مانند «راغب» قصد زیارت می‌داند؛ قصدی که بعدها در شرع، اختصاص به زیارت خانهٔ خدا یافته است.^۵ «ابن فارس»^۶ و «فیومی»^۷ نیز در اصل معنایی «قصد» به «حقیقت شرعی» حاکم بر استعمال شرعی این لفظ اشاره نموده‌اند.

در این میان برخی تلاش کرده‌اند تا معانی مختلف را به معنای واحد بازگردانند و برای آن گونه‌ای گوهر معنایی تولید کرده و دیگر معانی را به عنوان مصادیق گوهر معنایی نویافته ارائه کنند.^۸ اما برخی

۲. ن. ک: الصحاح، ج ۱، ص ۳۰۳؛ مجمع البحرین، ج ۲، ص ۲۸۵؛ معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۴۹؛ لسان العرب، ج ۲، ص ۲۲۶.
۳. معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۴۹؛ «حج، الحاء و الجیم اصول أربعة. فالاول القصد ... و الاصل الآخر الحجّة و هی السنّة و قد یمنکن ان یجمع هذا الی الاصل الاول، لان الحجّ فی السنّة لا یكون الا مرّة واحدة، فکان العام سُمی بما فیہ من الحجّ حجّة ... و الاصل الثالث، الججاج و هو العظم المستدیر حول العین ... و الاصل الرابع، الخججة النکوص ...»
۴. ج ۲، ص ۲۹۱.

۵. مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۱۸؛ «حج، اصل الحجّ القصد للزيارة ... خصّ فی تعارف الشرع بقصد بیت الله تعالی اقامة للنسک.»
۶. معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۴۹؛ «کلّ قَصِدٍ حَجٌّ. ثم اِخْتَصَّ بهذا الاسمِ القَصْدُ الی البیتِ الجرامِ للنسک.»
۷. المصباح المنیر، ج ۲، ص ۱۲۱؛ «[حجج] حجّ، (خججا) من تاب قتل قَصِدَ فَهُوَ (خاج) هذا اصلُهُ ثم قَصِرَ استعمالُهُ فی الشرع علی قَصْدِ کعبَةِ لِلْحَجِّ او العُمرة و منه یقال: ما حَجَّ و لکن دَجّ؛ فالْحَجُّ الْقَصْدُ لِلنَّسکِ ...»
۸. ن. ک: التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۲، ص ۱۶۹؛ «انّ الاصل الواحد فی هذه المادة هو القصد الملازم للحركة والعمل و من مصادیق هذا المفهوم سبر الشجّة و اطالة الاختلاف.»

دیگر، تعدّد معنای پایه را در این ریشه پذیرفته و به تبیین روابط مشتقات با معنای پایه روی آورده‌اند.^۹ البته نسبت به تعدّد یا وحدت معنایی در این ریشه و تحلیل آن در این نگاهشسته می‌توان تسامح کرد؛ چراکه هر دو گروه، بازگشت مشتق «حجّت» را به اصل معنایی «قصد» پذیرفته‌اند.^{۱۰}

لغت‌شناسان عرب در مقام تحلیل واژه «قصد» و تبیین اصل معنایی آن دو گروه‌اند: گروه نخست، اصل معنایی «قصد» را «اتیان شیء» و «حرکت به سوی چیزی» بیان کرده‌اند.^{۱۱} گروه دیگر، اصل معنایی این واژه را «استقامَةُ الطَّرِيقِ» یا «پایداری در مسیر» دانسته‌اند.^{۱۲} البته برای «قصد» معنای دیگری چون «عدل»، «اعتبار»^{۱۳} و ... نیز شمرده شده که خارج از مقصود این نگاهشسته بوده و در حقیقت تطبیقات و مصادیقی از این دو معنای پایه است.

هر دو معنای مطرح شده در واژه «قصد» به دلیل همسویی در مفهوم «پی‌جویی مطلوب» می‌تواند در فهم ریشه «ح ج ج» نقش ایفا کند. چنان‌که «مطالبه یک چیز»، «سیر و حرکت به سوی آن» و «پایداری در طلب»، مفاهیمی است که نقطه اشتراک آن، مفهوم «پی‌جویی مطلوب» است. بنابراین مفهوم عام و پایه در «ح ج ج» را با توجه به پذیرش اصل معنایی «قصد» می‌توان «پی‌جویی مطلوب» دانست.

برای مشتق «حجّت» نیز معنای متعدّدی در لغت ذکر شده است. برخی آن را به «برهان»^{۱۴} بعضی به «دلیل آشکار»^{۱۵} گروهی آن را به «عامل پیروزی در هنگام خصومت»^{۱۶} و کسانی به «آن‌چه مخالف با آن رانده می‌شود»^{۱۷} و ... معنا کرده‌اند.

۹. ن. ک: معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۲۹.
 ۱۰. ابن فارس با اینکه قائل به چهار اصل معنایی در این ریشه است، حجّت را از مصادیق اصل معنایی قصد دانسته و می‌گوید، «و ممکن آن يكون الحجّة مشتقة من هذا، لانها تقصد، او بها يقصد الحق المطلوب.» (معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۳۰) از این رو دیگر لغویان به طریق اولی انتساب حجّت به «قصد» را می‌پذیرند زیرا معنای اصلی این ریشه را «قصد» تلقی کرده‌اند.
 ۱۱. ن. ک: الصحاح، ج ۲، ص ۵۲۴؛ شمس العلوم، ج ۸، ص ۵۵۱۹؛ معجم البحرین، ج ۳، ص ۱۲۸.
 ۱۲. ن. ک: کتاب العین، ج ۵، ص ۵۴؛ المحيط فی اللغة، ج ۵، ص ۲۵۶؛ مفردات الفاظ القرآن، ص ۶۷۲؛ لسان العرب، ج ۳، ص ۳۵۳.
 ۱۳. ن. ک: لسان العرب، ج ۳، ص ۳۵۳ و ۳۵۴؛ «القصد، الاعتماد و الامّ ... القصد فی الشیء خلاف الافراط و هو ما بین الاسراف و التقییر. و القصد فی المعیسة ان لا یسرف و لا یقتّر. یقال: فلان مقتصد فی النفقة و قد اقتصد. و اقتصد فلان فی امره ای استقام. و قوله و منهم مُقتصد، بین الظالم و السابق».
 ۱۴. ن. ک: الصحاح، ج ۱، ص ۳۰۴؛ لسان العرب، ج ۲، ص ۲۲۸.
 ۱۵. ن. ک: مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۶۹.
 ۱۶. ن. ک: المحيط فی اللغة، ج ۲، ص ۲۹۲؛ لسان العرب، ج ۲، ص ۲۲۸.
 ۱۷. ن. ک: لسان العرب، ج ۲، ص ۲۲۸؛ «قیل: الحجّة ما دوفع به الخصم».

در میان این معانی متعدّد اگر اصل معنایی به دست آمده از ریشه «ح ج ج» که همان «پی‌جویی مطلوب» است، در نظر گرفته شده و مفهوم افزوده مشترک میان این معانی چندگانه، استخراج شود، می‌توان مفهوم روشنی از واژه «حجّت» تصویر کرد. مفهوم افزوده‌ای که می‌تواند میان معانی مذکور، مشترک باشد «کیفیت پی‌گیری مطلوب» است. در حقیقت، دلیل آشکار، برهان، عامل پیروزی و عامل دفع مخالف، همگی در نقطه «مقبولیت» مشترک‌اند. زیرا اگر اشتراک در «مقبولیت» را از آنها سلب کنیم، تأثیرگذاری و رسیدن به مطلوب منتفی خواهد شد. بر این اساس می‌توان گفت معنای روشنی که واژه «حجّت» بر آن دلالت دارد و معانی مذکور، می‌توانند مصادیق آن قرار گیرند، «پی‌جویی مطلوب از طریق مقبول» است.^{۱۸}

اگر معنای «حجّت» را این‌گونه تصویر کنیم، تطابق این واژه بر مصادیق مختلف مذکور در میان معانی لغوی نیز روشن خواهد شد. چنان‌که «حجّت» با مفهوم تبیین‌شده، در مصادیق اثباتی، شامل برهان، دلیل و ... بوده و در مصادیق اقناعی شامل مفاهیمی چون عامل پیروزی، عامل دفع مخالف و ... است. این بدان معناست که مفهوم پایه در این واژه، «پی‌جویی مطلوب از طریق مقبول» است که در مقام بحث و مصداق، گاه به قصد «اثبات» به کار می‌رود و گاه به مقصود «اقناع» مورد استفاده قرار گیرد.

۲. کاربردهای قرآنی «حجّت»

ریشه «ح ج ج» در قالب مشتقات گوناگون ۳۳ بار در قرآن کریم به کار رفته است. یکی از این کاربردها به اصل معنایی «سنّة» یا همان «سال» برمی‌گردد.^{۱۹} معنای شرعی این واژه به مفهوم مناسک یا اعمال عبادی خاص، ۱۲ بار کاربرد داشته^{۲۰} و «حجّت» ۲۰ بار در قرآن کریم به کار رفته

۱۸. با این بیان، ظرافت کلام «ابن فارس» در تبیین مفهوم «حجّت» و نسبت آن با اصل معنایی «قصد» نیز به خوبی درک خواهد شد. وی می‌گوید: «... ممکن است ان يكون الحجّة مشتقة من هذا - ای من القصد - لأنها تُقصد، او بها يقصد الحق المطلوب ...» (معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۳۰).

۱۹. ن. ک: القصص، ۲۷: «قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَةَ جِجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ.»

۲۰. این ۱۲ استعمال، یک بار به صیغه فاعلی بوده: «أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (التوبة، ۱۹) دو بار به صورت مضاف: «... فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ ...» (البقرة، ۱۵۸) و «... وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ...» (آل عمران، ۹۷) و در دیگر موارد به صورت «لحج» وارد شده است. (البقرة، ۱۸۹ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و التوبة، ۳ و الحج، ۲۷).

است.^{۲۱} در میان این ۲۰ استعمال، هفت بار خود واژه «حجّت» به کار رفته^{۲۲} و ۱۳ بار مفهوم «احتجاج» با الفاظ «حاج» و «حاجج» مورد بهره‌برداری قرار گرفته است.^{۲۳}

دقت در آیات مذکور و سیاق آن نشان می‌دهد که کاربرد «حجّت» در قالب الفاظ مختلف، از مفهوم لغوی تجاوز نکرده است. چراکه گاهی در مقام اثبات حق از سوی خدای متعال و برای ارائه برهان بوده^{۲۴} و گاهی در مقام نفی حق از متخلفان و کافی نبودن عذرها و دلایل آنان؛^{۲۵} گاهی هم در مقام توصیف مباحثات و مجادلات میان افراد و کیفیت اثبات و نفی مطلوب میان حق و باطل به کار رفته است.^{۲۶} این بدان معناست که در قرآن کریم تأسیس مفهوم جدیدی نسبت به این واژه صورت نگرفته و مفهوم افزوده‌ای نیز برای آن تولید نشده است. بنابراین کاربرد قرآنی «حجّت» با مفهوم لغوی آن یکی است.

ب) مصطلح‌شناسی حجّت

واژه «حجّت» به عنوان مصطلحی علمی در دانش‌های حدیث، منطق، فلسفه، کلام، عرفان، و اصول به کار رفته است. بهره‌گیری از واژگانی واحد در چند حوزه دانشی، گاه موجب اشتباه در نوع

۲۱. البقرة، ۷۶ و ۱۳۹ و ۱۵۰ و ۲۵۸ و آل عمران، ۲۰ و ۶۱ و ۶۵ و ۶۶ و ۷۳ و النساء، ۱۶۵ و الانعام، ۸۰ و ۸۳ و ۱۴۹ و الغافر، ۴۷، الشوری، ۱۵ و الجاثیة، ۲۵.

۲۲. دو مورد در سیاق نکره «حُجَّةٌ» آمده و افاده نفی جنس می‌کند: البقرة، ۱۵۰ و النساء، ۱۶۵ و یک مورد به صورت «لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُم» وارد شده: الشوری، ۱۵ که راغب استفاده این مورد را در مفهوم «احتجاج» نیز جایز می‌داند (مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۱۹) و یک مورد با «ال» آمده: الانعام، ۱۴۹ و در سه مورد به صورت مضاف آمده: «حُجَّتُنَا» در الانعام، ۸۳ و «حُجَّتُهُمْ» در

الشوری، ۱۶ که در این مورد نیز راغب استفاده در مفهوم «احتجاج» را جایز می‌داند و الجاثیة، ۲۵.
۲۳. البقرة، ۷۶ و ۱۳۹ و ۲۵۸ و آل عمران، ۲۰ و ۶۱ و ۶۵ و ۶۶ که در این آیه دو بار به کار رفته و ۷۳ و الانعام، ۸۰ که در این آیه دو بار به کار رفته و الغافر، ۴۷ و الشوری، ۱۶.

۲۴. ن. کذ الانعام، ۱۴۹: «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ.» و ۸۳: «وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ ...» و آل عمران، ۶۱: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ ...» و ...

۲۵. ن. کذ آل عمران، ۶۱: «هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.» و النساء، ۱۶۵: «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا.» و ...

۲۶. ن. کذ البقرة، ۱۵۰: «وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ ...» و الغافر، ۴۷: «وَإِذِ يَنْتَحِجُّونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ بَتَّةً فَأَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ.» و ...

استفاده از مفاهیم می‌شود؛ امری که کار پژوهش را اندکی دشوار می‌کند. برای پیشگیری از اشتباه، تبیین دقیق مصطلحات مشترکه ضروری است.

هر مصطلحی پیشینه‌ای در مفهوم لغوی خود دارد. یک مصطلح، افزون بر پیشینه لغوی، مفهوم افزوده‌ای را به همراه دارد که با توجه به آن «جعل» و تولید اصطلاح، معنا می‌یابد. این مفهوم افزوده در جایی به کار می‌رود که پیشینه لغوی، تأمین‌کننده نیاز دانش نباشد. از سوی دیگر، با توجه به زائدبودن مفهوم افزوده بر معنای لغوی، هر مفهوم افزوده در چستی و محدوده جعل و به‌کارگیری، تابع دلیل خاصی است.^{۲۷} جعل اصطلاح بدون دلیل در هر دانشی، همواره مورد انکار و نقد اندیشمندان بوده است.^{۲۸}

۱. مصطلح «حجت» در دانش حدیث

«حجت» در دانش حدیث، لقبی ویژه برای برخی راویان حدیث است. این واژه درباره کسی به کار می‌رود که مرویات او قابل پذیرش و استدلال در برابر مخالف است. اگرچه در تعریف این واژه، میان شیعه و سنی اختلاف وجود دارد، اما هر دو، این لفظ را بر کسی اطلاق می‌کنند که از اعتماد و اعتبار بالایی برای نقل حدیث برخوردار است.^{۲۹}

مصطلح «حجت» در بین محدثان، بار توصیفی بیشتری دارد، اما این به معنای خروج از دایره مفهوم لغوی نیست. توجه به کارکرد این اصطلاح در دانش حدیث روشن می‌کند که هر دو بُعد اثباتی و اقماعی مفهوم لغوی «حجت» در کاربرد محدثان نیز جریان دارد. در حقیقت، شخص «حجت» کسی است که نقل او مثبت سنت بوده و قابل استناد در مقام احتجاج با مخالف است و اقماع مخالف را در پی خواهد داشت. بنابراین نگاه توصیفی، حاکم بر این اصطلاح بوده و اختصاص آن به راویان حدیث، وجه تمایزش از مفهوم لغوی خواهد بود. در نتیجه، موضوع اصطلاح «حجت» در دانش حدیث، اثبات‌گری راوی حدیث نسبت به «سنت» است.^{۳۰}

۲۷. ن. کذالتعريفات، ص ۲۸؛ معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهية، ج ۱، ص ۲۰۰؛ المصطلح الاصولی و مشکلة الفهم، ص ۳۵.

۲۸. ن. کذالمقدمة موسوعة كشاف اصطلاحات الفنون و العلوم، ص ۳۶.

۲۹. این واژه در اهل سنت این‌گونه تعریف شده است: «کسی که حجم بالایی از احادیث را از حفظ بداند، به گونه‌ای که جوانب مختلف سندی و دلالی آن را تحلیل کند. این لقب مرتبه‌ای بالاتر از حافظ‌بودن و پایین‌تر از حاکم است.» (ن. کذالموسوعة علوم الحدیث و فنونه، ج ۲ ص ۱۹؛ بلوغ الامال من مصطلح الحدیث و الرجال، ص ۵۵). محدثان شیعه اصطلاح حجت را این‌گونه تعریف کرده‌اند: «قوله: هو حجة ای ما یحتج بحديثه. و فی اطلاق اسم المصدر علیه مبالغة ظاهرة فی الثناء علیه بالثقة.» (الرعاية فی علم الذریة، ص ۲۰۴ و نیز ن. کذالدراسات فی علم الذریة، ص ۱۰۵؛ معجم مصطلحات الرجال و الذریة، ص ۵۲).

۳۰. برای تبیین نسبت میان سنت و حدیث ن. کذالمفهوم‌شناسی و نسبت‌سنجی دو اصطلاح حدیث و سنت، مجله حدیث حوزه، ش ۱۱، ص ۵.

۲. مصطلح «حجت» در منطق و فلسفه^{۳۱}

منطق و فلسفه، «حجت» را برای «آن چه موجب تصدیق می‌شود» به کار می‌برند.^{۳۲} در مفهوم منطقی و فلسفی این واژه، هر دو بُعد «ترتیب معلومات برای کشف مجهول»^{۳۳} و «غلبه بر خصم»^{۳۴} وجود دارد. برخی از مناطق نیز آن را به حدّ وسط قیاس معنا کرده‌اند.^{۳۵} بنابراین در اصطلاح منطقی «حجت» بر تصدیقاتی اطلاق می‌شود که یا موجب از بین رفتن مجهول است و فرایندی اثباتی است و یا موجب غلبه بر خصم است و فرایندی اقتناعی. بر این اساس، معنای پایه در مفهوم لغوی «حجت» به طور کامل در اصطلاح منطقی جریان دارد. اما آنچه این مفهوم را در اصطلاح منطقی متمایز از مفهوم لغوی می‌کند، اختصاص یافتن آن به «قضایا» است. در حقیقت مفهوم افزوده‌ای که در اصطلاح منطقی «حجت» تولید شده، اختصاص آن به «قضیه»^{۳۶} است؛ پس هر آن چه تعریف «قضیه» بر آن صدق نکند و یا به عبارت دیگر، مفرد باشد، منسوب به حجت نمی‌شود.

۳. مصطلح «حجت» در کلام و تصوف

کلامیان چندان به تبیین واژه «حجت» به عنوان یک اصطلاح، اهتمام نکرده‌اند.^{۳۷} از برخی نگاشته‌ها می‌توان دریافت که این واژه در دانش کلام، بازگوکننده معنایی خاص است؛ چنان که برخی آن را

۳۱. با توجه به وحدت تعریف اصطلاح حجت میان مناطق و فلاسفه و به کارگیری مشترک هر دو تعریف توسط ایشان، در یک بحث متعرض آن شدیم. اگرچه برخی تلاش کرده‌اند تعاریف حجت را میان منطق و فلسفه متفاوت جلوه دهند؛ اما از مجموع تعاریف ارائه شده به خوبی نمایان می‌شود که هر تعریف در دوره‌ای یا در منبعی میان فیلسوفان و منطقیان به اشتراک گذاشته شده است. دقت در ارجاعات بعد، مکمل این توضیح خواهد بود.

۳۲. الاشارات و التنبیها، ص ۲: «جرت العادة ... بان یسمی الشیء الموصل الی التصدیق المطلوب حجة.»؛ درة التاج، ص ۴۱۵: «حجت، قولی باشد معقول یا مسموع، مؤلف از قضایا کی قصد کنند به آن ایقاع تصدیق یا تخییل بقضیه دیگر.»

۳۳. فرهنگ اصطلاحات منطقی، ص ۹۵: «حجت، مجموع قضایای معلوم که موجب کشف قضیه‌ای مجهول گردد.»
۳۴. المعجم الفلسفی، ج ۱، ص ۴۴۵: «الحجة هی الاستدلال علی صدق الذعوی او کذبها.»؛ فرهنگ معارف اسلامی، ج ۲، ص ۶۹۳: «اصطلاح منطقی حجت به معنای غلبت است و استدلال خاصی است که مثبت مقصود است و از آن رو که موجب غلبه بر خصم می‌شود، حجت گویند.»؛ التعریفات، ص ۳۶: «الحجة ما دل به علی صحة الذعوی.»

۳۵. ن. کذ المنطق، ص ۲۰۱، البته این تعریف بیش از آنکه نزد منطقی‌ها یافت شود در نقل‌های اصولیان و انتساب ایشان به اهل منطق یافت شد. (ن. کذ الاصول العامة، ص ۲۳؛ الاصول فی علم الاصول، ص ۲۰۷؛ اصول الفقه، ج ۲ ص ۱۲).

۳۶. النجاة من العرق، ص ۱۹: «و القضية و الخبر هو کل قول فیه نسبة بین شیئین، بحيث یتبعه حکم صدق أو کذب.»؛ درة التاج، ص ۴۴۳: «قضیه، قولی باشد معقول یا مسموع کی اطلاق صادق یا کاذب بر آن توان کرد به حقیقت.»؛ المعجم الفلسفی، ج ۲، ص ۱۹۵: «القضية فی المنطق قول یصح ان یقال لقائله أنه صادق او کاذب.»

۳۷. نه در میان اصطلاح‌نامه‌های این دانش و نه در دیگر منابع مکتوب آن اشاره چشم‌گیری به این واژه به عنوان یک اصطلاح نشده است. (ن. کذ مصطلحات فی کتب العقائد و التعریفات الاعتقادیة)

به «معصوم» تفسیر کرده‌اند^{۳۸} و برخی دیگر، حجّت را «هدایت‌گر الهی» شمرده‌اند.^{۳۹} بیشترین کاربرد این واژه در روایات کلامی شیعه بوده و به معنای «امام معصوم» است.^{۴۰}

در تصوّف نیز واژه حجّت به عنوان یک مصطلح، دیرپاب است.^{۴۱} برخی به عنوان یک اصطلاح فرعی و با ذکر قیود خاص آن را بر «انسان کامل» اطلاق کرده‌اند و حضرت آدم علیه السلام را مصداقی بر این مصطلح شمرده‌اند.^{۴۲}

اگرچه میان این دو اصطلاح کلامی و تصوّفی، نقاط اتّفاق و افتراقی را می‌توان ترسیم کرد، اما در هر دو، جریان مفهوم لغوی، روشن است.^{۴۳} آن‌چه این دو اصطلاح را از یکدیگر و نیز از مفهوم لغوی جدا کرده و افزونه‌ای ویژه می‌بخشد، اختصاص این دو به موضوع خاص و مصداقی معین است.

۴. مصطلح «حجّت» در دانش اصول

تعدّد تعابیر در تعریف اصولی این مصطلح، موجب دیربایی معنای آن می‌شود. نوع استعمال این واژه در مباحث اصولی و کیفیت اطلاق لفظ بر مفاهیم، نمایانگر پیچیدگی مفهوم این اصطلاح در دانش اصول است. از این رو نیاز به تبیین سه موضوع وجود دارد:

- تعاریف مطرح‌شده در میان اصولیان و اصطلاح‌شناسان این دانش، شناسایی شود.
- کاربرد لفظ «حجّت» در مباحث اصولی، بررسی شود.
- محور بحث در دانش اصول، تبیین گردد.

۳۸. ن. کذ موسوعة مصطلحات علم الکلام الاسلامی، ج ۱، ص ۵۲؛ «الحجّة لا تجب باخيار الفاسقين و الکافرين و انه لا بد من معصومين لا يجوز عليهم الکذب و الزلل في شيء من الافعال تجب الحجّة باخيارهم في كل زمان.»؛ ابھی المراد، ج ۲، ص ۳۶۱.

۳۹. شرح اصول الکافی، ج ۵، ص ۷۶؛ «شاع في عرفه المتشّرة اطلاقها على الهادی الى الله المنصوب من قبله.»

۴۰. این نکته حتی بر نام‌گذاری‌های مؤلفان در منابع حدیثی نیز تأثیرگذار بوده است؛ چنان‌که برخی از آنها مباحث مرتبط با امامت را تحت عنوان «کتاب الحجّة» جای داده‌اند؛ مانند کلینی در کتاب الکافی، ج ۱، ص ۴۰۹ و به تبع آن ملا محسن فیض در کتاب الوافی، ج ۲، ص ۱۷ و نیز ن. کذ الکافی، ج ۱، ص ۱۶۸ و ۱۸۸.

۴۱. نه در میان اصطلاح‌نامه‌های این دانش و نه دیگر منابع مکتوب آن اشاره چشم‌گیری به این واژه به‌عنوان یک اصطلاح نشده است. (ن. کذ المعجم الصوّفی و معجم الفاظ الصوّفیة و معجم مصطلحات الصوّفیة).

۴۲. معجم اصطلاحات الصوّفیة، ص ۸۱؛ «حجة الحق على الخلق هو الانسان الكامل کادم عليه السلام حيث كان حجة الله على الملائكة في قوله: قال يا آدمُ انبئهم باسمائهم ... الى قوله: تکتُمون.»؛ موسوعة مصطلحات تصوّف الاسلامی، ص ۲۷۹.

۴۳. «امام» در اصطلاح کلامی، از آن روی حجّت است که خدای متعال به واسطه او با عبد احتجاج می‌کند در پذیرش حق و التزام به آن در بُعد اعتقادی و در بُعد اثباتی نیز عصمت امام مَثَبِت حَقَانِیْت اوامر او از سوی خدای متعال است. در مورد اصطلاح صوفی از واژه حجّت نیز همین امر جریان دارد چنان‌که در بیان عبد الرزاق کاشانی گذشت که وی در توضیح مفهوم، آدم علیه السلام را به‌عنوان نمونه ذکر کرد و افزود: «حيث كان حجة الله على الملائكة.»

۱/۴. تعاریف مطرح شده در میان اصولیان و اصطلاح‌شناسان این دانش

برخی واژه «حجت» را به گونه‌ای تعریف کرده‌اند که از مفهوم لغوی آن فراتر نمی‌رود.^{۴۴} برخی دیگر با نگاه اصطلاح‌محور به این واژه پرداخته‌اند. در میان گروه دوم، برخی آن را مرادف با ادلّه اجتهادی یا همان امارات^{۴۵} دانسته‌اند؛^{۴۶} برخی نیز آن را به عنوان حدّ وسط در اثبات یا استدلال تلقی کرده‌اند؛^{۴۷} گروهی دیگر «حجت» را به معنای تعذیر^{۴۸} و تنجیز^{۴۹} به کار برده‌اند.^{۵۰}

۴۴. بحوث فی الاصول، ج ۳، ص ۶۳: «معنی الحجّة کون الشیء بحیث یحتج به المولی علی عبده و العبد علی مولاه.» اصول الفقه (الاراکی)، ج ۲، ص ۳۹: الاجتهاد و التقليد، ص ۳۱۷: «ان الحجّة، عبارة عما یصح الاحتجاج بها عند العلاء فی مقام الجواب.»
۴۵. در تعریف اماره آورده‌اند: «کلّ شیء اعتبره الشارع لاجل انه یكون سببا للظنّ کخبر الواحد و الطّواهر.» (اصول الفقه، ج ۲، ص ۱۴) و نیز: «الامارة ای الطریق المجهول فی حقّ الجاهل بالواقع ان کان له کاشفیة ذاتیة عن الواقع ناقصة و ناظریة و حکایة و لو نوعیة و اعتبره الشارع بلحاظ کشفه و نظره یسمی ذلك دلیلا و امارة.» (اصطلاحات الاصول و معظم ابحاثها، ص ۶۹) و نیز ن. کد: القاموس المبین فی اصطلاحات الاصولیین، ص ۶۹: معجم مفردات اصول الفقه المقارن، ص ۸۱: معجم مصطلح الاصول، ص ۴۳.
۴۶. المعجم الاصولی، ج ۲، ص ۱۲: «المراد من الحجّیة الاصولیة هو الادلّة الاجتهادیة المعتبرة شرعا و الّتی تكون طریقا لاثبات متعلقاتها و لا یتكون بینها و بین متعلقاتها ای رابطه واقعیة.» موسوعة مصطلحات اصول الفقه عند المسلمین، ج ۱، ص ۵۴۴: «کلّ شیء یتبیت متعلّقه و لا یتبلغ درجة القطع.» فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول، ص ۱۶۰: «حجت اصولی عبارت از هر چیزی است که متعلق خود را به حسب جعل شرعی اثبات کند.» اصول الفقه، ج ۲، ص ۱۲: «کلّ شیء یتبیت متعلّقه و لا یتبلغ درجة القطع. ای لا یتكون سببا للقطع بمتعلّقه و الا فمع القطع یتكون القطع هو الحجّة و لكن هو حجة بمعناها اللغوی او قل بتعبیر آخر الحجّة کلّ شیء یکشف عن شیء آخر و یحکی عنه علی وجه یتكون مثبثا له. و نعنی بکونه مثبثا له ان اثباته یتكون بحسب الجعل من الشارع المکلف بعنوان انه هو الواقع و انما یتصحّ ذلك و یتكون مثبثا له فیضمیمة الدلیل علی اعتبار ذلك الشیء الکاشف الحاکمی و علی انه حجة من قبل الشارع.»

۴۷. فرهنگ اصطلاحات اصول، ج ۱، ص ۲۶: «حجت در اصطلاح اصول عبارت است از چیزی که شرعا واسطه در اثبات است مانند ادلّه اجتهادی و قواعد معتبری که احکام را به وسیله آنها ثابت می‌کنیم.» معجم المصطلحات الاصولیة، ص ۶۴: «الحجّة، الادلّة الشرعیة من الطریق و الامارات الّتی تقع وسطا لاثبات متعلقاتها بحسب الجعل الشرعی من دون ان یتكون بینها و بین المتعلقات علقه ثبوتیة بوجه من الوجوه ای کلّ شیء یتبیت متعلّقه و لا یتبلغ درجة القطع و یتكون اثباته بحسب الجعل من الشارع بعنوان انه هو الواقع.» بدائع الاصول، ص ۱۲۵: «ان الحجّة عبارة عن الواسطة فی الاثبات و المراد هو الثبوت الذهنی لا الخارجی الّذی بمعنی الایجاد اذ لو کان المقصود هو الایجاد الخارجی للزم اختصاصه باللمی و لما صحّ التعمیم بینة و بین الائی ...» اجود التقریرات، ج ۲، ص ۸۶: «لیس معنی الحجّیة الا الوسطیة فی الاثبات او ما فی حکمها.» در این تعریف، نگاه منطقی حاکم است. البته تعریف‌کنندگان از بیان وجه فارق میان حجت در منطق و اصول، غفلت نکرده و وجه فارق آن را در واقعی بودن وسط در منطق و مجهول بودن آن در اصول دانسته‌اند. این اندیشمندان به نوعی تلاش کرده‌اند تا از دوگانگی در اصطلاح و نوع اطلاق حجت بر امارات و بر قطع جلوگیری کرده و تعریفی ارائه نمایند که جامع حجّیت ذاتی و عرضی تابع بیان شرعی باشد.

۴۸. معجم مفردات اصول الفقه المقارن، ص ۲۷۷: «معذریة، احدی جوانب حجّیة العلم و لوازمها و تعنی کون العبد معذورا اذا عمل وفق قطعه الحقیقی او التّنزلی الحاصل من مثل الامارة اذا کان قطعه مخالفا للواقع المطلوب لدى المولی، فاذا شرب کاسا قاطعا بانه ماء ثمّ تبین خمرا فالعبد یتكون معذورا عندئذ و غیر معاقب. و المعذریة بالنسبة الی القطع الحقیقی تعتبر من اللوازم الذاتیة الّتی لا یمکن انفکاکها عنه، بینما یتخلف الامر فی القطع التّنزلی الظنّ و الاحتمال من حیث امکانیة ترخیص المولی فی مخالفتة. و الجانب الآخر للعلم هو المنجزیة.» و نیز ن. کد: معجم المصطلحات الاصولیة، ص ۱۴۹: معجم مصطلح الاصول، ص ۳۰۴.

۴۹. معجم مفردات اصول الفقه المقارن، ص ۲۹۴: «منجزیة، احدی جوانب حجّیة العلم و لوازمها و تعنی لزوم عمل المکلف وفق علمه الحقیقی او التّنزلی الحاصل من الامارة. و اذا خالف عمله علمه فالمولی ان یعاقبه و یحتج علیه لمخالفتة قطعه. علی انّ المنجزیة فی القطع الحقیقی غیر قابلة للانفکاک عنه و تعتبر من لوازمه الذاتیة بینما الامر مختلف فی القطع التّنزلی الظنّ و الاحتمال فبامکان المولی ان یرخص فی مخالفتة. و الجانب الآخر لحجّیة العلم هو المعذریة.» و نیز ن. کد: معجم المصطلحات الاصولیة، ص ۱۶۱: معجم مصطلح الاصول، ص ۳۲۸.

۵۰. بررسی اصطلاح حجت یا حجّیت در علم اصول، مجلّه پژوهش‌های دینی، ص ۱۴۹: بحوث فی علم الاصول، ج ۴، ص ۳۷: «الحجّیة بمعنی التنجیز و التعذیر و نقصد بها انه فی علاقات العبد بالمولی هل یتكون القطع منجزا او معذرا فی مقام الامتثال ام لا؟»

میان این ختلاف در تعابیر، وحدت در معنای مراد - کم و بیش - نمایان است. اگر به مفهوم لغوی واژه حجّت^{۵۱} توجه شده و بر مفاهیم چندگانه مطرح شده از سوی اصولیان تطبیق گردد، جریان معنای لغوی در همه این مفاهیم دیده می‌شود. چنان که «امارات»، مصداقی از اسباب اثبات مطلوب و یا اقتناع مخاطب است؛ با این ظرافت که مقام تخاطب، میان خدای متعال و عبد بوده و مقبول بودن دلیل عند الشارع به عنوان پیش فرض در استدلال، پذیرفته شده است. «وسط در استدلال» هم بیان دیگری است مشابه «امارات»؛ با این تفاوت که طرح کنندگان آن نگاه منطقی پرنرنگ‌تری به بحث داشته‌اند. این گروه تلاش کرده‌اند با عمومیت بخشیدن به مفهوم، مصداقی غیر شرعی «حجّت» مانند «قطع» را در تعریف داخل کنند. ثمره تلاش آنان در جلوگیری از تعدد اصطلاح و یا تمسک به مسامحه در تعبیر، نمایان می‌شود.^{۵۲} «معذرت و منجزیت» نیز عبارت دیگری است از همان مفهوم اثبات‌گری و اقتناع که در معنای لغوی، مطرح شده و از آثار مترتب بر حجّیت است.^{۵۳} بنابراین هر یک از تعاریف یادشده، ابعادی از مفهوم جامع «حجّت» را تبیین می‌کنند.

۲/۴. کاربرد «حجّت» در مباحث اصولی

اصولیان در تعاریف خود تلاش کرده‌اند تا «حجّت» را به قواعدی اختصاص دهند که با واسطه شرعی، ثابت می‌شود. اما بررسی رفتار علمی ایشان نشان می‌دهد که این مفهوم در غیر «امارات» نیز به کار رفته است؛ چنان که اصولیان این اصطلاح را بر «قطع» که بدون واسطه شرعی، آن را اثبات نموده و به آن تمسک می‌کنند، اطلاق کرده‌اند.^{۵۴}

و هذه هي الحجية المبحوث عنها في الاصول، «اگرچه در عبارت، «الحجّية بمعنى ...» آمده اما با توضیح روشن می‌شود که ظاهراً مقصود، ترتب معذرت و منجزیت بر آن است نه آن که قصد این‌همانی از تعبیر شده باشد، اشکال تعبیر به این‌همانی را اصولیان به تفصیل مورد دقت قرار داده‌اند. (ن. کة الفوائد الغروية، ج ۲، ص ۲)

۵۱. پی‌جویی مطلوب از طریق مقبول با هر دو بعد اثباتی و اقتناعی.

۵۲. ن. کة اصطلاحات الاصول و معظم ابحاثها، ص ۱۱۴؛ المعجم الاصولی، ج ۲، ص ۱۳؛ الاصول العامة في الفقه المقارن، ص ۲۵.
 ۵۳. الکافی فی اصول الفقه، ج ۱، ص ۴۰؛ «الظاهر ان الحجية من الامور الاعتبارية المجعولة بنفسها، كما يظهر من المحقق الخراساني قدس سره، و مرجعها الى كون الشيء بنحو يصلح لان يعتمد عليه في احراز الواقع و البناء عليه في مقام العمل. و لازم ذلك نهوضها بالمعذرية و المنجزية بالاضافة للواقع. و مقتضاهما حكم العقل طريقيا بوجوب العمل على طبق مؤدى الحجّة او جوازه.» و نیز ن. کة الفوائد الغروية، ج ۲، ص ۲.

۵۴. پرداختن به بحث قطع و جایگاه آن در بحث اصولی یکی از موضوعات اصول است که با حیثیت‌های مختلفی مطرح شده است؛ گاهی به عنوان مقدمه، مانند درس فی علم الاصول، الحلقة الثالثة، ص ۹۷ و گاهی در بحث از ادله عقلیه، مانند الاصول العامة فی الفقه المقارن، ص ۲۸۳ و گاهی در پاسخ به شبهات اخباری‌ها، مانند اصول الفقه، ج ۲، ص ۱۲۹.

اگرچه اطلاق واژه «حجّت» بر «قطع» و مانند آن را می‌توان مسامحه در تعبیر یا استعمال مبتنی بر معنای لغوی دانست، اما نگاهی به مراتب حجّت نزد اصولیان، روشن می‌سازد که آنان «حجّت» را در اعم از معنای «امارات» استخدام می‌کنند. اصولیان به تفکیک میان دلیل عقلی از دلیلی که با مقدمات شرعی ثابت می‌شود توجه داشته‌اند.^{۵۵} پیرو این تفکیک به تولید اصطلاح روی آورده و «حجّت عقلی»^{۵۶} و «حجّت ذاتی»^{۵۷} را جعل کرده‌اند. همچنین آنها حجّتی را که با مقدمات شرعی، ثابت شود با عباراتی چون «حجّت شرعی»^{۵۸} یا «حجّت عرضی»^{۵۹} یا «حجّت جعلی»^{۶۰} یاد کرده‌اند.^{۶۱}

۳/۴. تبیین محور بحث در دانش اصول

محور بحث در اصول، قواعد استنباط فقهی است. دانشمند اصولی در تلاش علمی خود به دنبال کشف میزان اعتبار قواعد تاثیرگذار بر استنباط است.^{۶۲} در این تلاش علمی، اصطلاح «حجّت» بیانگر اعتبار قاعده در استنباط حکم است. بر این پایه اصولیان با اطلاق لفظ «حجّت» بر هر قاعده از قواعد استنباط به دنبال تبیین امکان اثبات‌گری در تعیین یا رفع تکلیف هستند.

با توجه به این مقدمات می‌توان گفت: اصطلاح اصولی «حجّت» تخالف یا تغایری با مفهوم لغوی نداشته و همان مفهوم عام لغوی در این اصطلاح، جریان تام دارد. اما آنچه مصطلح اصولی را از مفهوم لغوی و اصطلاحات دیگر جدا می‌کند، دو نکته است:

-
۵۵. ن. کذ: الاصول العامة فی الفقه المقارن، ص ۲۵؛ الاجتهاد و التّقليد، ص ۳۱۷؛ بیان الاصول، ج ۶، ص ۳۶۷؛ تحقیق الاصول، ج ۵، ص ۲۶۷؛ غایة المأمول، ج ۲، ص ۱۹۸.
۵۶. ن. کذ: الاجتهاد و التّقليد، ص ۳۱۷.
۵۷. معجم مفردات اصول الفقه المقارن، ص ۱۲۶: «الحجّة الذّاتية، العلم، باعتباره حجّة لذاته و لا يحتاج الى جعل الحجّية له، عكس ما عليه الظنّ، فأنه ليس حجّة بذاته و يقتضى حجّة شرعية لاعتباره من مصادر الاحكام.» و نیز ن. کذ: «معجم المصطلحات الاصولية، ص ۶۴؛ معجم مصطلح الاصول، ص ۱۱۴.
۵۸. الذّليل الفقهي، ص ۱۳۷: «الحجّة الشرعية، و تعنى ما يحتج به المكلف تنجيذا او تعذيرا، مع استناد هذه الحجّية الى الشّارع.»
۵۹. معجم مفردات اصول الفقه المقارن، ص ۱۲۶: «الحجّة العرضية، الظنّ، باعتبار انّ حجّيته فى موارد خاصّة عرضية و بجعل شرعى.»
۶۰. معجم مصطلح الاصول، ص ۱۱۴: «الحجّة المجعولة، و يقابلها الحجّة الذّاتية من اقسام الحجّة لدى الامامية. و هى الّتى لا تنهض بنفسها فى مقام الاحتجاج، بل تحتاج الى من يسندها من شارع او عقل ...» و نیز ن. کذ: معجم المصطلحات الاصولية، ص ۶۵.
۶۱. با توجه به این که کاهش پیش فرض‌ها در دلالت یک دلیل، موجب افزایش اثبات‌پذیری و قابلیت احتجاج آن می‌شود، می‌توان گفت تعیین مراتب دلیل از عوارض این تقسیم خواهد بود. به بیان دیگر دلیلی که برای اثبات‌پذیری نیازمند مقدمات شرعی است مرتبه‌ای پایین‌تر از دلیل ذاتی و عقلی است.
۶۲. بحوث فى علم الاصول (عبد السّاتر)، ج ۱، ص ۵۲: «موضوع علم الاصول هو الادّلة المشتركة فى الاستدلال الفقهي خاصة، و يكون البحث فى مسائل علم الاصول عن دليليتها و جواز استناد الفقيه اليها فى مقام الاستنباط.» و نیز ن. کذ: الحجّة فى الفقه، ص ۱۶؛ اصول الفقه، ج ۱، ص ۶.

یکم: در اصطلاح اصولی، «حجّت» به بررسی «قواعد کشف حکم» یا همان «قواعد استنباط» اختصاص یافته است. تخصیص موضوع، وجه فارغ اصطلاح اصولی از مفهوم لغوی و اصطلاحات دیگر است.

دوم: «حجّت» در اصطلاح اصولی به مقام تخاطب یعنی احتجاج میان عبد و خدای متعال اختصاص دارد.

بنابراین «حجّت» اصولی بر آن دسته از قواعد استنباط اطلاق می‌شود که مثبت یا رافع تکلیف بوده و عند الله قابل دفاع باشد و مکلف را از عهده تکلیف، خارج کند. به بیان دیگر، چنانچه در دانش اصول بر قاعده‌ای اطلاق «حجّت» شود، معذرت و منجزیت نزد خدای متعال بر خروجی آن قاعده مترتب می‌شود.

بر پایه آن چه گفته شد، اصطلاحات گوناگون «حجّت» در دانش‌های مختلف، از نظر مفهوم پایه تغایری با مفهوم لغوی ندارد؛ بلکه به تناسب موضوع بحث و نیاز، بر مصادیق خاصی اطلاق شده است.^{۶۳} به بیان دیگر، اساساً تولید اصطلاحی برای واژه «حجّت» در دانش‌های مختلف، روی نداده و آنچه به عنوان اصطلاح در این دانش‌ها مطرح شده، تنها مصادیقی از مفهوم عام لغوی است. حال اگر اختصاص به موضوع، در تولید اصطلاح، کافی باشد - که به نظر، همین گونه می‌آید - واژه «حجّت» با توجه به موضوع، دارای تعدّد در اصطلاح است.

نتیجه‌گیری

مفهوم پایه در واژه «حجّت» «پی‌جویی مطلوب از طریق مقبول» است که در مقام مصداق، گاهی به قصد «اثبات» و گاهی به مقصود «اقناع» به کار می‌رود. در قرآن کریم تأسیس مفهوم جدیدی نسبت به این واژه صورت نگرفته است. همچنین در کاربرد قرآنی، مفهوم افزوده‌ای نیز برای این واژه تولید نشده است. بنابراین کاربرد قرآنی حجّت مطابقت با مفهوم لغوی دارد. معنای پایه در مفهوم لغوی «حجّت» به طور کامل در اصطلاح منطقی نیز جریان دارد. اما آنچه «حجّت» منطقی را از مفهوم لغوی جدا می‌کند، اختصاص یافتن آن به «قضایا» است. بیشترین کاربرد کلامی واژه «حجّت» به عنوان یک اصطلاح، در روایات شیعه و به معنای «امام معصوم» است. در اصطلاح حدیثی،

۶۳. چنان که در منطق و فلسفه، اختصاص به قضیه و در حدیث، اختصاص به راوی و در اصول، اختصاص به قواعد استنباط برای احتجاج در مقابل خدای متعال، وجه فارق و مولد اصطلاح است.

«حجّت» دارای نگاهی توصیفی بوده و به راویان حدیث اختصاص دارد. موضوع اصطلاح «حجّت» در دانش حدیث، تبیین اثبات‌گری راوی حدیث نسبت به سنت است. اصطلاح اصولی «حجّت» نیز مخالف یا تغایری با مفهوم لغوی ندارد. آنچه مصطلح اصولی را از مفهوم لغوی جدا می‌سازد، اختصاص این واژه به بررسی «قواعد کشف حکم» یا همان «قواعد استنباط» و نیز اختصاص مقام مخاطب و احتجاج میان عبد و خداست.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابهی المراد فی شرح مؤتمر علماء بغداد، مقاتل ابن عطیه، تحقیق محمد جمیل حمود، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۳ق.
۳. الاجتهاد والتقلید، آقا ضیاء الدین عراقی، تقریر نجفی، قم، نوید اسلام، اول.
۴. اجود التقریرات، سید ابو القاسم خویی، قم، مطبعة العرفان.
۵. الاشارات و التنبیها، ابن سینا، قم، نشر البلاغة، اول، ۱۳۷۵ش.
۶. اصطلاحات الاصول و معظم ابحاثها (مجموعه آثار آیت الله مشکینی، ج ۲۳)، علی مشکینی، تحقیق محمد مهدی احسانی، قم، دار الحدیث، اول، ۱۳۹۲ش.
۷. الاصول العامة للفقہ المقارن، سید محمد تقی حکیم، تحقیق وفی شناوة، تهران، مجمع جهانی تقریب، اول، ۱۴۳۱ق.
۸. اصول الفقه، محمد رضا مظفر، قم، اسماعیلیان، پنجم، ۱۳۷۵ش.
۹. بحوث فی الاصول، محمد حسین اصفهانی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، دوم، ۱۴۱۶ق.
۱۰. بحوث فی علم الاصول، سید محمد باقر صدر، تقریر حسن عبد الساتر، بیروت، الدار الاسلامیة، اول، ۱۴۱۷ق.
۱۱. بحوث فی علم الاصول، سید محمد باقر صدر، تقریر سید محمود هاشمی شاهرودی، قم، مؤسسه دائرة المعارف الفقه الاسلامی، سوم، ۱۴۲۶ق.
۱۲. بدائع الاصول، سید علی شفیعی، تقریر سید علی موسوی بهبهانی، اهواز، اول، ۱۳۸۱ش.
۱۳. بلوغ الامال من مصطلح الحدیث و الرجال، محمد محمود بکار، قاهرة، دار السلام، اول، ۱۴۳۳ق.
۱۴. تحقیق الاصول، سید علی حسینی میلانی، قم، الحقائق، دوم، ۱۴۲۸ق.
۱۵. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، حسن مصطفوی، تهران، مرکز الكتاب، اول، ۱۴۰۲ق.

۱۶. التعريفات، على بن محمد (سيد شريف جرجاني)، تهران، ناصر خسرو، چهارم، ۱۳۷۰ش.
۱۷. الحجّة في الفقه، سيد حسين بروجردى، تقرير مهدي حائري يزدي، اصفهان، مؤسسه الرساله، اول، ۱۴۱۹ق.
۱۸. دراسات في علم الدراية، على اكبر غفارى، تهران، دانشگاه امام صادق عليه السلام، اول، ۱۳۶۹ش.
۱۹. درة التاج، قطب الدين شيرازى، تهران، حكمت، سوم، ۱۳۶۹ش.
۲۰. دروس في علم الاصول، سيد محمد باقر صدر، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، پنجم، ۱۴۱۸ق.
۲۱. الدليل الفقهي تطبيقات فقهية لمصطلحات علم الاصول، محمد سيد طاهر ياسرى حسيني، دمشق، مركز ابن ادريس الحلّي، اول، ۲۰۰۷م.
۲۲. الرعاية في علم الدراية، زين الدين بن على بن احمد جبعي (شهيد ثاني)، تحقيق عبد الحسين محمد على بقال، قم، كتابخانه آيت الله مرعشى، دوم، ۱۴۰۸ق.
۲۳. شرح اصول الكافي، ملا محمد صالح مازندراني، بيروت، دار احياء التراث العربى، اول، ۱۴۲۱ق.
۲۴. شمس العلوم و دواء كلام العرب من الكلوم، نشوان بن سعيد حميرى، بيروت، دار الفكر المعاصر، اول، ۱۴۲۰ق.
۲۵. الصحاح (تاج اللغة و صحاح العربية)، اسماعيل بن حماد جوهري، تحقيق: احمد عبد الغفور عطار، بيروت، دار العلم للملايين، اول، ۱۴۱۰ق.
۲۶. غاية المأمول، سيد ابو القاسم خويى، تقرير محمد تقى جواهرى، قم، مجمع الفكر الاسلامى، اول، ۱۴۲۸ق.
۲۷. فرهنگ اصطلاحات اصول، مجتبى ملكى اصفهانى، قم، عالمه، اول، ۱۳۷۹ش.
۲۸. فرهنگ اصطلاحات منطقي، محمد خوانسارى، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگى، دوم، ۱۳۷۶ش.
۲۹. فرهنگ تشريحي اصطلاحات اصول، عيسى ولايى، تهران، نشر نى، ششم، ۱۳۸۷ش.
۳۰. فرهنگ معارف اسلامى، سيد جعفر سجادى، تهران، دانشگاه تهران، سوم، ۱۳۷۳ش.
۳۱. الفوائد الغرّية، ابراهيم رودسرى، قم، مجمع الذخائر الاسلامية، اول، ۱۴۱۹ق.
۳۲. القاموس المبين في اصطلاحات الاصوليين، محمود حامد عثمان، رياض، دار الزّاحم، اول، ۱۴۲۳ق.
۳۳. قاموس مصطلحات الحديث النبوى، محمد صديق منشاوى، قاهره، دار الفضيلة.
۳۴. الكافي في اصول الفقه، سيد محمد سعيد حكيم، عراق، دار الهلال، چهارم، ۱۴۲۸ق.

۳۵. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، قم، دار الحدیث، اول، ۱۴۲۹ق.
۳۶. کتاب العین، خلیل بن احمد فراهیدی، تحقیق مهدی المخزومی و ابراهیم سامرائی، قم، مؤسسه دار الهجرة، دوم، ۱۴۱۰ق.
۳۷. لسان العرب، محمد بن مکرم ابن منظور، تحقیق احمد فارس، بیروت، دار الفکر و دار صادر، سوم، ۱۴۱۴ق.
۳۸. مجمع البحرين، فخر الدین طریحی، تحقیق سید احمد حسینی، تهران، مرتضوی، سوم، ۱۴۱۶ق.
۳۹. المحيط فی اللغة، اسماعیل صاحب بن عباد، تحقیق محمد حسن آل یاسین، بیروت، عالم الكتاب، اول، ۱۴۱۴ق.
۴۰. المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير، احمد بن محمد فیومی، قم، دار الرضی، اول.
۴۱. المصطلح الاصولی و مشکلة المفاهیم، علی جمعة، قاهره، المعهد العالمی للفکر الاسلامی، اول، ۱۴۱۷ق.
۴۲. معجم اصطلاحات الصوفیة، عبد الرزاق کاشانی، تحقیق عبد العال شاهین، قاهره، دار المنار، اول، ۱۴۱۳ق.
۴۳. المعجم الاصولی، محمد صنقور، قم، طیار، دوم، ۱۴۲۸ق.
۴۴. المعجم الصوفی، سعاد حکیم، بیروت، دندرة، اول، ۱۴۰۱ق.
۴۵. المعجم الفلسفی، جمیل صلیبا، بیروت، الشركة العالمية للكتب، ۱۴۱۴ق.
۴۶. معجم المصطلحات الاصولیة، محمد حسینی، بیروت، مؤسسه العارف، اول، ۱۴۱۵ق.
۴۷. معجم مصطلح الاصول، هیثم هلال، بیروت، دار الجلیل، اول، ۱۴۲۴ق.
۴۸. معجم مصطلحات الرجال و الذریة، محمد رضا جدیدی نژاد، قم، دار الحدیث، دوم، ۱۴۲۴ق.
۴۹. معجم مصطلحات الصوفیة، عبد المنعم حفنی، بیروت، دار المسیره، دوم، ۱۴۰۷ق.
۵۰. معجم مفردات اصول الفقه المقارن، تحسین بدری، تهران، المشرق للثقافة و النشر، اول، ۱۴۲۸ق.
۵۱. معجم مقاییس اللغة، احمد ابن فارس، تحقیق عبد السلام محمد هارون، قم، بوستان کتاب، اول، ۱۴۰۴ق.
۵۲. مفردات الفاظ القرآن، حسین بن محمد (راغب اصفهانی)، تحقیق صفوان عدنان داودی، بیروت و دمشق، دار العلم و الدار الشامیة، اول، ۱۴۱۲ق.
۵۳. المنطق، محمد رضا مظفر، بیروت، دار التعارف، سوم، ۱۴۲۷ق.

۵۴. موسوعة علوم الحديث و فنونه، سيد عبد الماجد غورى، بيروت، دار ابن كثير، اول، ۱۴۲۸ق.
۵۵. موسوعة مصطلحات اصول الفقه عند المسلمين، رفيق عجم، بيروت، مكتبة لبنان ناشرون، اول، ۱۹۹۸م.
۵۶. موسوعة مصطلحات تصوف الاسلامى، رفيق عجم، بيروت، مكتبة لبنان ناشرون، اول، ۱۹۹۹م.
۵۷. موسوعة مصطلحات علم الكلام الاسلامى، سميح دغيم، بيروت، مكتبة لبنان ناشرون، اول، ۱۹۹۸م.
۵۸. النّجاة من الغرق فى بحر الضّلالات، ابن سينا، تحقيق محمد تقى دانش‌پژوه، تهران، دانشگاه تهران، دوم، ۱۳۷۹ش.
۵۹. الوافى، محمد محسن فيض كاشانى، تحقيق ضياء الدين حسينى اصفهانى، اصفهان، كتابخانه امام امير المؤمنين على عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
۶۰. مقاله بررسى اصطلاح حجّت يا حجّيت در علم اصول، محمد رسول آهنگران، مجله پژوهش‌هاى دينى، ش ۱۷۷۹، زمستان ۱۳۸۵ش.
۶۱. معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهيّة، محمود عبد الرحمن عبد المنعم، نرم‌افزار جامع فقه اهل بيت عليهم السلام.